متن درسى مقطع ديپلم و بالاتر

امامت و رهبرى در اسلام (3)

محمدباقر شريعتى سبزوارى‏

در بحث گذشته گفته شد كه اماميه معتقد است بر خداوند واجب عقلى است كه امام را به واسطه پيامبر (ص) تعيين و نصب كند. طبيعتاً بر امت هم اطاعت از امامِ منصوب، شرعاً لازم و تثبيت حكومت آن بر امت واجب مى‏باشد، چرا كه شيوه امامت در اسلام، از سنخ حكومت‏هاى بشرى نيست تا با گزينش و تعيين مردم حاصل شود؛ چنان‏كه علل احتياج مردم به امام نيز فراتر از علل نياز آنان به حكومت‏هاى ظاهرى و معمولى است. از آن‏جايى كه ميان رسالت امام و نياز مردم به وى رابطه تنگاتنگى وجود دارد، ما هم بحث آن را توأمان مى‏آوريم.

دلايل نياز به امام در اسلام‏

در شماره قبل، به يكى از دلايل نياز به امام (حفاظت همه‏جانبه از دين) اشاره كرديم، اكنون به برهان‏هاى ديگر مى‏پردازيم.

برخى از محققان بر اين باورند كه فلسفه امامت در اسلام، منحصر به حكومت‏دارى نيست، بلكه براى تحقق اهداف بلند و عالى‏ترى مثل: حفاظت و حراست از دين، تربيت بندگان خداى كريم و رسانيدن آنان به مقصد نهايى و عبوديت نيز مى‏باشد. اين اهداف، ما را ناگزير مى‏كند دلايل بيشترى براى نياز به امام اقامه كنيم، كه در ادامه به آنها مى‏پردازيم.

ب - اجرا و تبيين اصول و فروع‏

دومين دليل نياز به امامت كه از رسالت امام استفاده مى‏شود، هدايت خلق، تشريح و شفاف‏سازى مبانى دينى، اجراى مقرّرات اسلامى و تبيين اصول و فروع آن و بالاخره، بيان مجموعه احكام و اخلاق و عقايد مذهبى است تا بدين وسيله بدعت‏ها و انحرافات در آيين الهى راه پيدا نكند و امانت حكومت و رسالت امامت را به امام عادل و شايسته بعدى و نسل آينده منتقل نمايد. اين، فرمانى است براى همه مسلمان‏ها از ناحيه خدا در قرآن و رهبران راستين كه مى‏فرمايد: «انّ الله يأمركم ان تؤدّوا الامانات الى اهلها؛(1) خدا به شما فرمان مى‏دهد كه امانت‏ها را به صاحبانشان برگردانيد.»

بدون شك حكومت دينى، بزرگ‏ترين امانت الهى است كه بايد به وسيله امام و امت به حاكم امينى سپرده شود كه در غير اين صورت، خيانت بزرگى به خدا و خلق خواهد بود.

ج - اجراى عدالت‏

رسالت ديگر امام كه خلق خدا سخت به آن احتياج دارند، اجراى عدالت اجتماعى، سياسى، اقتصادى، قضايى، مدنى و... است؛ همچون: عدل در توليد و توزيع امكانات و جلوگيرى از هرگونه ظلم و تبعيض و قتل و غارت در ميان خلق خدا و اقامه حدود الهى. ايفاى اين مسئوليت‏ها مى‏تواند فلسفه وجودى امام را نيز توجيه نمايد.

د - تهذيب و تربيت

مسئوليت مهم ديگرى كه بر عهده امام واگذار شده و نياز و ضرورت وجود او را نيز براى مردم به اثبات مى‏رساند، تهذيب جامعه و تربيت آحاد امت و كشانيدن نفوس مستعد به سوى صراط حق و بهشت برين است. حضرت على (ع) در اين باره مى‏فرمايد: «فان اطعتمونى فانّى حاملكم - ان شاء الله - على سبيل الجنة و ان كان ذا مشقّة شديدة و مذاقة مريرة؛(2) پس اگر از من اطاعت كنيد، شما را به خواست خدا به راه بهشت مى‏كشانم، هر چند صراط دين راهى است بسيار دشوار و تلخى‏هاى زيادى را براى ذائقه‏ها فراهم مى‏آورد». آن حضرت در خطبه ديگرى فرمود: «سلك بكم منهاج الرّسول و كفيتم مؤونة الاعتساف و نبذتم الثّقل الفادح عن الاعناق؛(3) اگر از امام خود پيروى مى‏كرديد، شما را در راه روشن پيامبر پيش مى‏برد و از تكلّف و رنج بيراهه رفتن در امان بوديد و بار سنگين و زنجيرهاى گران را از گردن‏هايتان فرو مى‏افكنديد.»

برخى از عالمان شيعه معتقدند كه امام معصوم مى‏تواند گروهى از مؤمنان عدالت پيشه را در مقام مديران قوه مجريه و قضاييه و فرماندهى نظامى، منصوب كرده و بر امور آنها نظارت دقيق نمايد و خود به رسالت اصلى خويش؛ يعنى تبليغ جهانى آيين الهى، تربيت نفوس و هدايت خلق بپردازد و راه‏هاى سعادت و بدبختى را به آنها نشان دهد و دين را از دست‏خوش تحريف‏ها و بدعت‏ها نگه دارد و الگويى جامع و كامل براى امت باشد؛ چنان‏كه رسول خدا (ص) اسوه و مقتداى امت و مبلّغ رسالت‏هاى خدايى بود و در جنب اين رسالت بزرگ، حكومت را نيز بر عهده داشت.

ه - نياز شريعت به مفسّر

هر دين و مكتبى در دنيا نياز به مبيّن و مفسّر دارد كه در واقع ايدئولوگ مكتب ناميده مى‏شود. آيين اسلام نيز با آن همه جامعيت و كمال به طريق اولى‏ به تبيين كننده نيازمند است، وگرنه مردم گرفتار تفرقه در دين مى‏شوند و به تدريج اصول و اركان و معالم آن دست‏خوش تحريف و در معرض زوال قرار مى‏گيرد. براى روشن شدن اين برهان به چهار مقدمه نيازمنديم:

الف) حضرت محمد (ص) خاتم پيامبران و شريعت او پايان بخش تمام اديان و مذاهب وحيانى است. به همين دليل براى هميشه ماندگار است و هرگز نسخ و فسخى در حريم آن راه ندارد، بلكه به فرموده صاحب شريعت: «حلال محمّد حلال الى يوم القيامة و حرامه حرام الى يوم القيامة».(4)

ب) همان‏گونه كه ثابت كرديم، قرآن مجيد معجزه گويا و ابدى رسول اكرم (ص) است و متضمن حقايق بسيار و مشعل‏دار هدايت بشرى در تمام قرون و اعصار مى‏باشد.

ج) همان‏گونه كه از آيات قرآن كريم مشهود است و حضرت على (ع) هم در خطبه اول نهج البلاغه فرموده است، اين كتاب در بر دارنده آيات متنوعى همچون: محكمات، متشابهات، واجبات و مستحبات، ناسخ و منسوخ، واجب و مستحب و مباح، خاص و عام، و حامل پندها، مَثَل‏ها، مرسل‏ها، محدودها، مجملات و مبيّنات، اسرار و غوامض و اشارات مى‏باشد. با اين همه توصيف، چگونه ممكن است براى تبيين آنها مفسّرى عميق و آگاه به رموز و اسرار، ضرورت نداشته باشد، بلكه همان‏گونه كه حضرت رسالت مسئول روشن ساختن مفاهيم و غوامض اين كتاب آسمانى بود، بى‏شك پس از رحلت رسول اكرم (ص) نيز امت نيازمند رهبرى پيامبرگونه مى‏باشند؛ رهبرى كه علم و عصمت او همانند پيغمبر باشد، اگر چه فرشته وحى بر وى نازل نشود، ليكن داراى علم لدّنى و عصمت از خطاست.

د) بدون ترديد در عصر حضرت رسول (ص) با وجود جنگ‏هاى بى‏شمار(5) و درگيرى‏هاى بسيار، تبيين همه آيات مختلف و اعلام تمام احكام و معارف اسلامى و تفسير كليه آيات قرآنى و مفاهيم عرفانى دين، امكان‏پذير نگرديد. به همين دليل مسلمانان با تفسيرهاى نارواى خود از اسلام مطابق پيش‏گويى پيامبر اعظم (ص)، به «73 فرقه» تقسيم شدند و به رغم اين‏كه همه آنها مسلمان هستند ولى در فروع و اصول دين اختلافات فاحشى دارند، كه نقاط اختلاف برخى از آنها از نقاط اشتراك آنان بيشتر است.

بديهى است هيچ گروهى از فرقه‏هاى اسلامى در صحت مقدّمات اعتقادى فوق شك و ترديدى ندارد، بنابر اين بر خداى حكيم لازم است براى جلوگيرى از اين گونه برداشت‏هاى انحرافى از دين، امام مطاع و آگاه و خطاناپذيرى را به وسيله پيامبرش نصب و معرفى نمايد تا مبانى اسلام و معالم دين را چنان‏كه شايسته و بايسته است، با محوريت قرآن براى ملت آشكار نمايد و جلو هرگونه بدعت و انحراف را بگيرد.

تاريخ اسلام نشان مى‏دهد كه تبيين مجملات دين و مشكلات آيات و احكام و چگونگى آن، همگى به دست امامان معصوم شيعه انجام گرفته و علماى تمام فِرَق اسلامى و اهل كتاب در مناظرات دينى با وجود حضور و حمايت عالمان و قدرت‏هاى سياسى و نظامى در برابر ائمه اطهار (عليهم السلام) سر تسليم فرود آورده‏اند. به همين دليل است كه فيلسوفان بزرگ حكمت مشّايى و اشراقى، نظام امامت و رهبرى را مطابق مذهب شيعه جعفرى پذيرفته‏اند؛ چنان‏كه بوعلى سينا مى‏نويسد: «تعيين امام و خليفه به نصّ، به صواب نزديك‏تر است، زيرا از اين طريق مى‏توان جلو اختلافات و درگيرى‏ها را گرفت.»(6)

ناگفته پيداست مراد از «نصّ» يعنى تصريح و تعيين جانشين از سوى خود رسول اكرم (ص) و چون پيامبر (ص) به حكم قرآن از روى هوا و هوس حرف نمى‏زند،(7) چنين امر خطيرى را بايد از جانب خدا اعلام نمايد.

شيخ اشراق نيز پس از اين‏كه خالى نماندن عالم را از وجود امام معصوم و انسان كامل قبول مى‏كند، در مقدمه كتاب «حكمت الاشراق» چنين مى‏نويسد: «هيچ گاه عالَم، خالى از خليفه و امام نخواهد ماند و او همان شخصيتى است كه ارباب مكاشفه و مشاهده او را قطب مى‏نامند و رياست و اختيار امور دين و دنيا با اوست، هر چند كه از مداخله در امور بركنار باشد و مردم او را نشناسند. اگر سياست و تدبير امور به دست او باشد، روزگاران نورانى خواهد بود و در غير اين صورت، تاريكى‏ها بر جهان حكم‏فرما خواهد شد».(8)

اكنون كه علل نياز جامعه اسلامى به امامت روشن شد، به ويژگى‏هاى امام از نظر مذاهب اسلامى مى‏پردازيم.

شاخصه‏هاى امامت از نظر اهل سنّت‏

متكلّمان اهل سنّت، ويژگى ممتازى براى خليفه و امام قائل نمى‏باشند و امامت را مانند حكومت‏هاى معمول بشرى مى‏دانند. «باقلانى»، از متكلّمان سنّى در كتابش مى‏نويسد: اگر كسى بگويد از نظر شما امامى كه بايد با او پيمان بست چه صفاتى بايد داشته باشد، مى‏گوييم: يكى از ويژگى‏هاى امام اين است كه بايد از تيره قريش باشد و ديگر آن‏كه، به اندازه‏اى بايد از علم و دانش برخوردار باشد كه بتواند منصب قضاوت و داورى را در ميان مسلمانان به خوبى ايفا كند و نيز در امور نظامى و سازماندهى نيروها و نبردها صاحب بصيرت باشد.

هم‏چنين در نگهبانى از مرزها، حمايت از مسلمانان، حفظ و حراست از ايشان، انتقام از ستم‏گران و گرفتن حقوق ستم‏ديدگان از ظالمان و آن‏چه كه به مصالح عمومى مردم ارتباط دارد، آگاه و كارساز باشد.

و نيز امام بايد از كسانى باشد كه در اقامه حدود الهى گرفتار سستى نگردد و از تازيانه و گردن زدن مجرمان، بى‏تاب نشود و بايد در مورد دانش و ديگر مواردى كه امكان تفاضل و برترى بين دو نفر وجود دارد، جزو برجسته‏ترين آنان به حساب آيد، مگر آن‏كه انتخاب فرد افضل براى احراز مقام امامت، با مانعى برخورد نمايد، كه در اين صورت تعيين فرد مفضول و فرو دست جايز خواهد بود و احتياجى نيست اين امام مفضول، معصوم و مصون از گناهان و انحرافات و يا عالم به علم غيب باشد. هم‏چنين امام بايد در سواركارى و دليرى از همه برتر بوده و يا فقط از ميان هاشميان غير از قبيله قريش باشد.(9)

وى در ادامه مى‏نويسد: اگر بگوييد آيا مردم به علم امام و بيان شمّه‏اى از آن كه مختص به امام است نياز دارند؟ در پاسخ مى‏گوييم: نه، زيرا شخص امام با توده مردم در علم شريعت و احكام آن برابرند. اگر كسى سؤال كند پس امام را براى چه تعيين مى‏كنيد؟ مى‏گوييم: به همان دلايلى كه ياد كرديم و آنها عبارت‏اند از: «تدبير و سازماندهى لشكريان، پاسدارى از مرزها، منع و بازداشتن ستم‏گران، دريافت حق مظلوم از ظالم، اجراى حدود، توزيع درآمدها ميان مسلمانان، ترغيب آنان به زيارت خانه خدا و جنگ با دشمنان...» و اگر در يكى از امور ياد شده تخطّى كرد مردم پشت سر او هستند تا او را به راه اصلى سوق داده و نسبت به انجام امور، وى را وادار نمايند.(10)

«محقق تفتازانى» كه از متكلّمان نام‏دار اهل سنّت است، مى‏نويسد: «نيازى نيست كه امام از ميان هاشميان برخيزد يا دامن وى از گناهان پاك، و از زير دستان برتر باشد.»(11)

اين نوع عقيده، درباره خليفه و جانشين رسول خدا (ص) مطرح بود كه موجب شد معاويه جرئت پيدا كرده بر ضد على (ع) خروج كند و پس از شهادت آن حضرت و كنار زدن امام حسن مجتبى (ع) و پس از آن‏كه مردم با وى بيعت كردند، در كوفه بنشيند و براى يزيد بيعت بگيرد. همين طرز تفكر و اعتقاد باعث گرديد كه عبدالله، پسر خليفه دوم، بيعت با يزيد شراب‏خوار را تجويز نمايد(12) و يا به نوشته ابويعلى، عبدالله بن عمر هنگام واقعه حرّه(13) با مردم مدينه نماز جماعت مى‏گذاشت و مى‏گفت: «نحن مع من غلب؛(14) من با كسى هستم كه پيروز باشد.»

اين نوع تفكر است كه انسان‏ها را به فرهنگ «الحقُ لِمَن غَلَب» منتهى مى‏نمايد؛ يعنى حق هميشه با طرف پيروز است و مغلوب هميشه باطل است.

دلايل انتصابى بودن امامت‏

جامعه شيعه براى امام برجستگى‏هاى خاصى معتقد است كه به مراتب فراتر از حاكمان معمولى مى‏باشد. به همين دليل انتصاب امام را بر ذات بارى‏تعالى واجب عقلى دانسته و نصب او را لطفى از ناحيه حضرت حق در واجبات عقلى مى‏شمارند. آنان براى انتصابى بودن امامت، دلايلى آورده‏اند كه ذيلاً مى‏آوريم:

1 - عدم آگاهى مردم: جامعه شيعه معتقد است كه اكثريت قاطع مسلمان‏ها در عصر ظهور اسلام بى‏سواد بودند و هنوز آثار جهل جاهليت و ساده‏لوحى در آنان نمايان بود و نمى‏توانستند امام واقعى را بشناسند و او را برگزينند و يا با برگزارى انتخابات، وى را نصب كنند، زيرا از نظر كتاب و سنّت، شاخصه‏هايى براى امامت مطرح است كه براى مردم معمولى به سادگى قابل شناسايى نمى‏باشد. هم‏اكنون در عصر ما، با آن‏كه عصر آگاهى، تمدن و انفجار اطلاعات است و مردم از عقل و هوش سرشارى برخوردارند، غالب ملت‏ها تحت تأثير شعارها و تبليغات قرار مى‏گيرند و در انتخاب دچار اشتباه مى‏شوند.

به دليل همين انحطاط فكرى و فرهنگى مسلمانان صدر اسلام بود كه به اعتقاد شيعه، جمهور مردم به توصيه‏هاى رسول اكرم (ص) توجه نكردند، با اين‏كه حضرت رسول (ص) در مواقع حساس با صراحت تمام امام على (ع) را جانشين خود معرفى كردند و در غدير خم در برابر جمع كثيرى وى را به خلافت نصب نمودند و حتى همه حاضران با آن حضرت دست بيعت دادند و تبريك و شادباش گفتند. ليكن پس از رحلت پيامبر (ص) بيش از ده نفر وفادار باقى نماند و غالباً تحت تأثير جوّ تهديد و تطميع و سفسطه و شبهات ذهنى و تحيّر قرار گرفتند و برخى هم با صراحت گفتند: پيامبر (ص) جانشينى معيّن نكرد.(15)

به همين دلايل است كه جامعه شيعه اعتقاد دارد حكمت ذات اقدس حق در صدر اسلام بر اين جارى شده بود كه يازده امام معصوم و آگاه با اسم و رسم به وسيله پيامبر تعيين و نصب شوند تا جامعه اسلامى در پرتو هدايت رهبران انتصابى، رشد كافى پيدا كرده و در غيبت امام زمان (عج) آمادگى كامل براى گزينش و انتخاب رهبر اعلم، عادل و امين و آگاه پيدا كنند و دچار اشتباه نشوند؛ چنان‏كه در احاديث آمده است به دليل پيشرفت علمى و فرهنگى و آگاهى زياد مردم، طول عمر امام زمان و غيبت طولانى آن حضرت براى انسان‏هاى آخرالزمان هيچ مشكلى ايجاد نمى‏كند.

2 - عينيّت فلسفه نبوت و امامت: اماميه معتقد است هر حكمتى كه در لزوم بعثت پيامبران و مشخص كردن آنها وجود دارد، همان دلايل عيناً ضرورت نصب و تعيين امام عادل و جانشينان پيامبر را مى‏رساند. همان‏گونه كه رسالت پيامبر، هدايت عمومى و گسترش اسلام و تبليغ معالم دينى است، جانشين پيامبر نيز بايد همين نقش را ايفا كند و مروّج دين خدا از نظر گفتارى و عملى باشد. به فرموده قرآن، رهبران راستين همچون رسول اكرم (ص) بايد شاخصه‏هاى زير را داشته باشند: «عزيز عليه ما عنتّم حريص عليكم بالمؤمنين رؤف رحيم؛(16) بر رهبرى همچون پيامبر اسلام، رنج‏ها و ناملايمات عموم مردم بسيار سخت و دردآور مى‏باشد و همو سخت بر هدايت و سعادت و رفع ناگوارى‏هاى مادى و معنوى روحى و جسمى ملت، حريص و كوشاست و با مؤمنان نيز رئوف و مهربان است.»

بديهى است امام و خليفه رسول خدا (ص) اگر در برابر سختى‏هاى مردم عميقاً نگران و غمگين نباشد، بدون شك در جهت برون‏رفت جامعه از ناگوارى‏ها اقدام نخواهد كرد و اگر بر هدايت و سعادت آنان عاشق و حريص نباشد، در راه هدايت خلق رنج‏هاى فراوان، ناسزاها و توطئه‏ها و كارشكنى‏ها و جنگ‏هاى داخلى آنان را نيز تحمل نخواهد كرد و تمام مخالفان و جاهلان امت را قلع و قمع خواهد نمود. پس امام در اسلام بايد تمام ويژگى‏هاى رسول خدا را (به استثناى نبوت و نزول فرشته وحى) دارا باشد.

3 - اتمام حجّت: فلسفه ديگر انتصابى بودن امامت، اتمام حجّت از ناحيه خدا بر خلق است، كه جز با انتصابى بودن امامت معصوم تحقق پيدا نمى‏كند. به فرموده قرآن: «ليهلك من هلك عن بينة و يحيى من حىّ عن بيّنة»؛(17) يعنى اگر كسى طريق گمراهى را در پيش گيرد با علم و آگاهى باشد و چنان‏چه كسانى راه رشد و هدايت را انتخاب نمايند نيز با دليل و بصيرت انجام يافته باشد.

سلوك راه هدايت و يا ضلالت نبايد كوركورانه و بدون علت باشد، زيرا در اين صورت حجّت بر مردم تمام نمى‏شود و آنان مى‏توانند در دادگاه عدل الهى احتجاج نمايند و بگويند: خدايا ما پيامبر و امام معصوم و عالمان ربّانى نداشتيم تا در پرتو ارشادات آنان، راه هدايت را پيش گيريم. كار ما فقط تقليد از حكومت‏هاى طاغوتى و آبا و اجدادمان بود، ولى ذات اقدس الهى با فرستادن پيامبران و تعيين جانشينان و ارائه دلايل قاطع، اين عذر تراشى‏ها را از آنان سلب نموده است. به ويژه در عصر ما كه عصر آگاهى و بيدارى است، هر كسى مى‏تواند راه حق را به سهولت پيدا كند و اگر نخواهد و به بيراهه برود، بدون شك خود او مقصّر است.

چندين چراغ دارد و بيراهه مى‏رود

بگذار تا بيفتد و بيند سزاى خويش‏

به همين دليل اميرمؤمنان على (ع) در نهج‏البلاغه مى‏فرمايد: «اللّهم بلى! لا تخلو الارضُ من قائم للّه بحجة: اما ظاهراً مشهوراً و امّا خائفا مغموراً لئلاّ تبطل حجج الله و بيّناته؛(18) آرى، خداوندا! زمين هيچ‏گاه خالى از حجّت نمى‏ماند، منتها حجّت و امام، گاهى ظاهر و آشكار است و زمانى خائف و پنهان مى‏باشد تا در ظلّ آنان حجّت‏هاى الهى و دلايل و بيّنات او باطل نگردد، بلكه حجّت بر همگان تمام گردد. گرچه آنان (حجج الهى) تعدادشان اندك ولى قدر و مقامشان اعظم است.»

آن حضرت در جاى ديگر مى‏فرمايد: «بهم عُلِمَ الكتاب و به علموا و بهم قام الكتاب و به قاموا؛(19) كتاب خدا به وسيله آنان دانسته شد و به كتاب خدا معرفت پيدا كردند و به واسطه آنها قرآن برپا ماند و آنان هم در پرتو كتاب، باقى و ماندگار شدند.»

تحقق اين آثار و بركات، به عزم مردم و اراده جدى مسلمانان و حاكميت امام عادل بستگى دارد، ولى اگر ملت مصمّم نباشد و امام معصوم را تنها بگذارد، بى‏ثمر خواهد شد.

خواجه نصيرالدين طوسى، فقدان قدرت و حاكميت امام معصوم را گناه امت شمرده و مى‏نويسد: اما تمكّن و قدرت اجرايى كه بر معيارهاى عدالت الهى استوار باشد، مربوط به افعال مكلّفان است و به وسيله مردم بايد زمينه قدرت امام فراهم گردد، چون حاكميت الهى از مجراى اراده انسان‏هاى صالح و جامع شرايط تحقق مى‏يابد و قطعاً اين مردم هر زمان هستند كه بايد زمينه حكومت چنين انسان كاملى را فراهم نموده و از دستورات او سر باز نزنند.(20)

4 - عصمت و علم لدنى: دليل ديگرى كه بر انتصابى بودن امام مى‏توان اقامه كرد، مقام عصمت و علمى است كه به حضرات معصومين (عليهم السلام) داده شده است. امام معصومى كه مفسّر قرآن و مجرى احكام و حدود و ديات است، چگونه مى‏تواند با انتخابات گزينش شود. به همين دليل طبق حديثى كه از شيعه و سنّى نقل شده، پيامبر (ص) خليفه را منصوب و معرفى نموده است و افضليت و مترجم قرآن بودن را دليل انتصاب گرفته است: «انى تارك فيكم خليفتين: كتاب الله و على بن ابيطالب و هو افضل لكم من كتاب الله لانّه مترجم لكم ما فى كتاب الله؛(21) همانا دو خليفه و جانشين در ميان شما مى‏گذارم: يكى، كتاب خدا و ديگرى، على بن ابيطالب، و او برتر است براى شما از كتاب خدا، چرا كه او آن‏چه را كه در كتاب خداست براى شما تفسير و تشريح مى‏كند.»

افزون بر اين مضمون، دو حديث ديگرى هم كه از پيامبر (ص) نقل شده، اين مدعا را تأييد مى‏كند. رسول اكرم (ص) فرمودند: «من مات بغير امام مات ميتة جاهلية»(22) و نيز فرمودند: «من مات و لم يعرف امام زمانه فقد مات ميتة الجاهلية».(23) به مقتضاى اين دو حديث، زندگى بدون معرفت و اعتقاد به امام، مانند زندگى دوران جاهليت و به مثابه شرك و بت‏پرستى است و اگر مسلمانان بدون شناخت پيشوا بميرند، گرچه به حسب ظاهر مسلمان هستند، ليكن مشرك و كافر از دنيا رفته‏اند.

بدون ترديد چنين امامى كه معرفت و اطاعتش از واجبات محسوب شود ناگزير بايد از طرف خدا و رسول او منصوب شده باشد تا عدم معرفت به شخصيت وى، عين جهل و شرك به حساب آيد، وگرنه عدم شناخت مطلق زمام‏داران بشرى، زندگى جاهلانه به شمار نمى‏رود، بلكه هر مسلمانى بايد بر زمام‏داران فاسد و ستم‏گر خروج نمايد و با آنان به پيكار برخيزد.

5 - وجوب اطاعت اولى‏الامر: در تأييد مدعاى فوق يعنى انتصابى بودن امامت، از آيه: «اطيعوا اللّه و اطيعوا الرسول و اولى الامر منكم»(24) به عنوان دليل قرآنى نيز مى‏توان بهره جست، زيرا اطاعت اولى الامر در طول اطاعت خدا و رسول قرار گرفته است. طبعاً اولى الامر از نوعى قداست و فضيلت برخوردارند كه هر زمام‏دار فاسق و حتى زمام‏دار عادل نمى‏تواند از مصاديق اولى الامر در قرآن باشد و اطاعتش به منزله اطاعت خدا و رسول، فريضه محسوب گردد، چون وى از ناحيه خدا منصوب نگرديده است.

گرچه يكى از متكلّمان اهل سنّت از اين آيه چنين برداشت كرده است كه اطاعت، فرع بر شناخت امام است و شناخت امام هم فرع بر انتصاب و تعيين اوست. پس مقتضاى آيه ايجاب مى‏كند كه نصب و تعيين امام، بر مردم واجب باشد.

در پاسخ مى‏گوييم: صحيح است كه اطاعت، فرع بر معرفت امام است، ولى اولى الامرِ مطاع كه اطاعتش هم رديف اطاعت رسول خدا (ص) قرار گرفته و پيروى از آن، واجب شرعى و عقلى مى‏باشد، بايد منصوب از ناحيه خدا و رسول باشد، وگرنه واجب الاطاعه نخواهد بود.

6 - قاعده لطف: نصب امام به منظور هدايت و تربيت بندگان خدا و اداره حكومت الهى، لطفى از الطاف الهى به خلق است و تحقق چنين لطفى بر بارى‏تعالى عقلاً واجب مى‏باشد. پس چنين لطفى ضرورى خواهد بود. بيان و شرح مطلب نيازمند چند مقدمه است تا فلسفه وجوب لطف الهى در نصب امام روشن گردد.

يك - افعال و كارهايى كه از جانب حضرت اله صادر مى‏شود بر اساس هدف و حكمت است، گرچه ما غرض و هدف فعل الهى را نشناسيم و ندانيم.

دو - از حكيم واقعى هرگز عملى بدون هدف صادر نمى‏شود، زيرا صدور عمل بيهوده و عبث بر خلاف حكمت و عقل مى‏باشد و بر خداى حكيم قبيح است و ممكن نيست امر قبيح از خداى حكيم صادر گردد.

سه - ترك چنين لطفى باعث به وجود آمدن مفاسد سياسى اجتماعى است و بالمآل به تشديد اختلاف و تضادهاى داخلى كشيده مى‏شود و چنين كارى از خداى رحيم و حكيم، ممكن نيست.

چهار - قدرت بر انجام چنين فعلى و داعى بر انجام آن نيز از نظر ذات بارى‏تعالى، روشن و محقّق است و مانع و رادعى در حريم قدرت و اراده لايزال الهى وجود ندارد؛ چنان‏كه درباره نصب پيامبران چنين موانعى نبوده است.

پنج - بدون ترديد به كمك امام صالحى كه خداى متعال آن را نصب و تعيين مى‏كند، مصالح بندگان به مراتب بهتر تأمين مى‏شود، وگرنه امت مى‏بايد در تشخيص و گزينش امام و خليفه، افضل و داناتر از خدا و رسول تلقى شوند و حال آن‏كه داشتن چنين عقيده‏اى نامعقول است و از نظر فتوايى با كفر و الحاد، مساوى مى‏باشد.

با اين مقدمات، عقل سليم يقين پيدا مى‏كند كه چنين لطف سازنده و بازدارنده و ضرورى از سوى خداى متعال از آغاز پيدايش انسان مسئول تا عصر حاضر همواره بوده و خواهد بود. به قول حاجى سبزوارى: «الفيض منه دائم متصل و المستفيض داثر و زائل؛ فيض از ناحيه خدا پيوسته جارى و دائمى است و اين گيرندگان فيض هستند كه يكى پس از ديگرى از ميان مى‏روند.»

از سوى ديگر، در سايه جعل امامت است كه همواره زمينه‏هاى تربيت و اطاعت از مقرّرات الهى و اجتناب از معاصى و تقرّب به خدا و شمول فيض حق امكان تحقق پيدا مى‏كند و مردم به انجام فرايض و ترك محرّمات، تحريص و تشويق مى‏شوند. اگر در ميان امت اسلامى پيشواى مطاع و امين و عادلى روى كار نبود، اهداف الهى حاصل نمى‏شد و عدالت اجتماعى نيز استقرار پيدا نمى‏كرد، بلكه ظلم و تجاوز و كارهاى ضد اخلاقى و فحشا و منكرات رواج مى‏يافت و ملل اسلامى از فلسفه آفرينش خود باز مى‏ماندند و در نتيجه خداى متعال حجّتى براى بازخواست آنها نداشت. پس وجوب لطف به سه دليل بايد در طول تاريخ تحقق پيدا كرده باشد: اول آن‏كه، ترك لطف موجب شكستن غرض و هدف اعلام شده از ناحيه بارى‏تعالى مى‏باشد و نقض غرض بر خداى حكيم و قادر، قبيح است. دوم آن‏كه، لطف يك امر اختيارى است و داعى و مصلحت صدور آن از ناحيه خدا موجود است. بديهى است با وجود مقتضى و فقدان موانع، عدم تحقق چنين لطفى از ناحيه بارى‏تعالى توجيهى خردپذير و معقول ندارد. سوم آن‏كه، ذات اقدس متعال كانون افاضه فيوضات و منبع خيرات و بركات است و چنين لطفى از ضرورى‏ترين فيوضات الهى براى بشر محسوب مى‏گردد، چرا كه مصلحت بندگان بر چنين لطفى استوار است. پس افاضه چنين فيضى از خداى فيّاض، قطعى است و امساك آن يا مولود ضعف است و يا بخل كه هر دو از حريم الهى به دور مى‏باشد.

اشكال بر قاعده لطف

اكثر عالمان اهل سنّت، اعم از اشاعره و معتزله، بر اين قاعده اشكال گرفته‏اند. صاحب مواقف مى‏نويسد: بر فرض اين‏كه لطف بر خداوند لازم باشد فقط با امام ظاهر و قاهر، بركات آن حاصل مى‏شود، در حالى كه شيعه نصب چنين امامى را بر خلق واجب نمى‏داند. سپس خطاب به شيعيان مى‏گويد: شما آن‏چه را كه مى‏تواند لطف باشد واجب نمى‏دانيد و آن‏چه را واجب مى‏دانيد صلاحيت لطف بودن را ندارد.(25)

پاسخ اشكال اين است كه اولاً: وقتى نصب امام بر خدا و رسول واجب باشد، به طريق اولى‏ پذيرش و نصب و يارى چنين امامى بر امت قولاً و عملاً واجب مى‏شود؛ بلكه تقويت و اطاعت از امام منصوب، واجب مضاعفى خواهد بود؛ يعنى هم شرعاً لازم است زمينه حاكميت او را فراهم نمايند و هم عقل، ضرورت آن را در مى‏يابد. ولى اگر آحاد امت و يا جامعه اسلامى امامى را تعيين و منصوب نمايند، بسا ممكن است پس از گذشت زمان پشيمان شوند، ولى از ترس قدرت حاكم به امامت وى تظاهر نمايند. در اين صورت اطاعت و تقويت چنين حاكمى براى نادمان وظيفه شرعى و عقلى نخواهد بود، بلكه حتى المقدور بايد حكومت او را تضعيف كنند و يا وى را از حكومت بر كنار نمايند. اما تنها گذاشتن و تضعيف امام منصوب و معصوم از ناحيه خداوند به مثابه كفر و الحاد مى‏باشد.

در ثانى، از ديدگاه شيعه، اصل وجود امام به دلايل خاصى لطف است و تصرفات او لطفى ديگر. اما غيبت امام و يا حذف او از مسند حكومت و يا بى‏تفاوتى و يارى نكردن وى كه بر مخفى شدن رهبر منجر مى‏شود، از گناهان كبيره مى‏باشد؛ چنان‏كه روى‏كرد آنان به حاكمان معمولى و غاصب نيز از گناهان فردى و اجتماعى محسوب مى‏گردد.

بر اين اساس، علامه حلى در توضيح اين مطلب مى‏نويسد: لطف بودن امامت، منوط به شرايط ذيل است:

1 - آفريدن امام و مجهّز ساختن وى به علم و قدرت، و تصريح بر نام و نشان او و نصب و معرفى وى از طرف پيامبر براى امت.

2 - قبول مسئوليت منصب امامت بر امام و تحمّل مصايب جان‏كاه و رنج‏هاى فراوان آن، به عنوان وظيفه عقلى و شرعى.

3 - پذيرش ملت و يارى كردن و دفاع آنان از حريم ولايت و تسليم در برابر اوامر و نواهى امام و جهاد با دشمنان و متمرّدين از خط امامت. بديهى است اگر مردم از جان و دل و عمل پذيراى چنين امامى نباشند طبعاً نمى‏تواند حكومت را به دست بگيرد و مردم را حول محور حاكميت حق و عدالت گرد آورد.

علامه سپس در ادامه مى‏فرمايد: شرط اول (نصب امام) كه بر خداى متعال لازم است انجام يافته، شرط دوم (قبول امامت) نيز محقق است؛ ولى در مورد شرط سوم كه مربوط به امت است، بايد گفت متأسفانه بسيارى از مردم در عصر امامان معصوم زير بار امامت راستين نرفتند و امامان را تنها و بى‏ياور گذاشتند. بنابر اين، عدم تمكّن امام بر تصرفات در امور سياسى اجتماعى و قضايى، به دليل كوتاهى از ناحيه شخص امام نبوده، بلكه به دليل تمرّد و كوتاهى خلق بوده است.(26)

امام حسين (ع) در ضمن خطابه‏اى كه در حضور اصحاب و تابعين و علماى آن زمان ايراد كرده، مى‏فرمايد: «لو صبرتم على الاَذى و تَحمّلتُم المؤنة فى ذات الله لكانت امورُ الله اليكم تُردّ و عنكم تُصدَر و اليكم تُرجع...؛(27) اگر بر آزارها و شكنجه‏هاى جبّاران براى به دست آوردن حكومت صبر مى‏كرديد و در راه اعلاى كلمه حق خسارات جانى و مالى را تحمل كرده بوديد [و خلافت را به اهلش برمى‏گردانيديد]، بى‏گمان تمام امور الهى (در بُعد سياسى - اجتماعى، اقتصادى و اجرايى) به سوى شما بر مى‏گشت و از ناحيه شما صادر مى‏شد و طبيعتاً مردم در امور قضايى و حوايج دنيايى به شما رجوع مى‏كردند، ليكن شما به ظالمان فرصت و امكان داديد تا بر شما مسلط شوند و قدرت را به دست بگيرند؛ بلكه امور الهى را خود شما به دست خودتان و با سكوتتان به آنها واگذار نموديد. در نتيجه اين‏كه آنان در دين خدا به شبهات و افكار خود عمل مى‏كنند و در شهوات و تمايلات نفسانى حركت مى‏نمايند. ترس از مرگ و علاقه به دنيا باعث تسلط آنان بر شما شد، به گونه‏اى كه برخى از خوبان به زندان رفتند و گروهى از نيكان تبعيد شدند و عده‏اى هم ساكت ماندند.(28)

آرى، اين مردم بودند كه امام حسين (ع) را رها كردند و در نتيجه، قدرت به دست يزيد افتاد، وگرنه لطف خدا از طريق انتصاب و تثبيت امامت حضرت سيدالشهدا (ع) شامل حال مردم شده بود ولى مقصر اصلى، مردم آن زمان بودند كه امام معصوم را براى منافع دنيا و ترس از مرگ تنها گذاشتند.

البته سرنوشت ساير امامان نيز بدين منوال سپرى گرديد، چرا كه آنان نيز در عصر خود ياوران راستين و مصمّم فراوانى نداشتند و همواره در حال تقيّه به سر مى‏بردند.

به هر روى، عجيب است از متكلّمان اهل سنّت كه گمان دارند پيامبر (ص) به صورت اشاره و يا كنايه در عصر حضور و پس از رحلت، جانشين خود را معيّن نكرده است، در صورتى كه به اعتراف تمام مذاهب اهل سنّت، خليفه اول، عمر بن الخطاب را براى جانشينى خويش تعيين نمود و خليفه دوم نيز مورد اعتراض پسرش قرار گرفت كه چرا جانشينى براى خود مشخص نمى‏كند.

در تاريخ شيعه و سنّى آمده است كه عبدالله، پسر عمر، در اواخر عمرش نزد او رفت و گفت: اى اميرمؤمنان! يكى را به جانشينى خود بر امت محمد بگمار، چون مردم مى‏گويند: قصد ندارى جانشينى براى خود انتخاب كنى. با اين‏كه اگر چوپان شترچرانى داشته باشى كه پيش تو بيايد و شتر و گوسفندان را بى‏صاحب رها كرده باشد ملامتش مى‏كنى و مى‏گويى چرا امانتى را كه پيش تو بوده رها كرده و بدون صاحب گذاشتى تا چه رسد به رها كردن امت محمد (ص)، با اين‏كه مى‏دانى سرپرستى مردم به مراتب دشوارتر از سرپرستى شتر و گوسفندان است. در اين صورت اگر خداى بزرگ و مهربان را ديدار كنى در حالى كه در ميان بندگانش جانشينى براى خود نگذاشته باشى، چه خواهى گفت؟ عمر پاسخ درستى نداد و عبدالله مأيوس گرديد.(29)

جاى بسى شگفتى است كه گروه معتزله با اين‏كه معتقدند لطف بر خداوند واجب است، ولى وقتى به اين فرع دينى و شامخ؛ يعنى نصب امام مى‏رسند، از اصول خود دست بر مى‏دارند و نصب او را بر امت واجب مى‏شمارند نه بر خدا.

آيا ممكن است پيامبر غفلت كند؟

برخى از علماى اهل سنّت مى‏گويند: پيامبر اكرم (ص) از اين امر حياتى؛ يعنى تعيين جانشين براى خود غفلت كرده و درباره آن اقدامى نفرموده است. از اين رو مسلمان‏ها ناگزيرند از طريق اجماع و يا شوراى حل و عقد به انتخاب خليفه بپردازند.

در پاسخ گفته مى‏شود: اولاً، پيامبر اكرم (ص) هيچ گونه غفلتى نداشت، بلكه از آغاز بعثت تا رحلت، خليفه بعد از خودش را بارها و بارها مشخص نمود. در ثانى، درباره خليفه اول به گواهى تاريخ‏هاى معتبر، اجماع و اتفاقى صورت نگرفت. فقط معدودى از صحابه كه در مدينه بودند در آن گرد هم‏آيى حضور پيدا كردند و بسيارى از مسلمانان ساير بلاد و جمع كثيرى از بنى هاشميان و حضرت على (ع) و اصحابش شركت نداشتند. وانگهى، اگر بنا بود خليفه همواره از طريق اجماع مسلمانان گزينش شود، پس چرا خليفه اول در انتخاب جانشين خود از اين سنّت پيروى نكرد و شخصاً اقدام به معرفى جانشين نمود.

از حسن اتفاق، يكى از انتقادهاى سازنده و منطقى حضرت على (ع) همين است كه چرا خليفه اول در آغاز خلافت به استعفاى خودش اصرار مى‏ورزيد و مى‏گفت: اى مردم بيعت خود را از من برگردانيد كه من بهترين شما نيستم، در حالى كه على بن ابيطالب (ع) در ميان شما حضور دارد، اما با كمال صراحت و بدون عذر و بهانه، خليفه بعد از خودش را تعيين و معرفى مى‏كند.(30) كلام امام على (ع) اين است: «فيا عجبا بينا! هو يستقيلُها فى حياته اذ عقدها لآخر بعد وفاته؛(31) جاى بسى شگفتى است كه خليفه اول در همان حالى كه تقاضاى استعفا و اقاله خلافت را مى‏نمايد، خلافت را بعد از خودش به ديگرى مى‏سپارد». در صورتى كه اگر تعيين جانشين از سوى يك فرد جايز و مشروع است، پس چرا اصحاب سقيفه در برابر تعيين خليفه از جانب پيامبر اسلام (ص) سر تسليم فرود نياوردند؟ و اگر روا نيست، چرا خليفه اول چنين كارى كرد و خليفه دوم به شورا واگذار نمود؟

ثالثاً، اگر پيامبر اكرم (ص) انتخاب و معرفى خليفه را به مردم واگذار نمود پس چرا اصحاب حل و عقد و عقلاى قوم به سراغ انتخاب اعلم، اصلح و اتقى‏ و اسبق در اسلام نرفتند و به ملاك‏ها و معيارهاى راستين در امر خلافت روى نياوردند و بدون دليل، مفضول را بر فاضل مقدّم داشتند. در صورتى كه جاى‏گاه خلافت در اسلام، بسيار بلند است و ريشه در تاريخ اديان دارد و انتصابى بودن آن مقام از مسلّمات تاريخ محسوب مى‏شود.

فلسفه جعل خلافت، در جهت نجات خلق از ضلالت به هدايت و ايجاد تضاد بين حق و باطل و ظلمت و نور است، زيرا همواره بين خلافت راستين با خلافت دروغين، چالش و تضاد و جنگ برقرار بوده است تا صراط مستقيم حق از ميان اين‏گونه تضادها واضح و روشن گردد. به قول مولوى:

پس خليفه ساخت صاحب سينه‏اى‏

تا بود شاهيش را آيينه‏اى‏

بس صفاى بى حدودش داد او

وان‏كه از ظلمت ضِدَش بنهاد او

دو علم افراشت اسپيد و سياه‏

آن يكى آدم دگر ابليس راه‏

در ميان آن دو لشكرگاه زفت‏

چالش و پيكار آن‏چه رفت رفت‏

هم‏چنان دور دُوُم هابيل شد

ضد نور پاك او قابيل شد

هم‏چنان اين دو علم از عدل و جور

تا به نمرود آيد اندر دور دور

رگ رگ است اين آب شيرين آب شور

بر خلايق مى‏رود تا نفخ صور

پرسش‏هاى متن درسى مقطع ديپلم و بالاتر

لطفاً با توجه به متن درسى مقطع ديپلم و بالاتر، گزينه‏هاى صحيح را انتخاب كرده و در پاسخ‏نامه مربوط (صفحه 108) علامت بزنيد.

1 . شيوه امامت در اسلام چگونه است؟

الف - از سنخ حكومت ظاهرى و معمولى است.

ب - با گزينش مردم تحقق مى‏يابد.

ج - مردم انتخاب مى‏كنند و خدا تأييد مى‏كند.

د - هيچ‏كدام.

2 . با توجه به متن، بزرگ‏ترين امانت الهى چيست؟

الف - نسل آينده.

ب - اجراى عدالت اجتماعى.

ج - حكومت دينى.

د - مواهب طبيعت.

3 . رسالت اصلى امام معصوم چيست؟

الف - تبليغ جهانى دين الهى و هدايت و تربيت مردم.

ب - نصب مؤمنان عدالت پيشه براى قواى مجريه، قضاييه و... .

ج - اجراى عدالت اجتماعى.

د - نظارت دقيق بر امور اجرايى كشور.

4 . رسول و امام در چه چيزى شبيه يك‏ديگرند؟

الف - جمال و زيبايى ظاهرى و حُسن باطن.

ب - جسم و روح.

ج - علم و عصمت.

د - نزول وحى.

5 . كدام گزينه صحيح است؟

الف - در عصر پيامبر اكرم (ص) همه آيات و احكام و معارف دين، تفسير و روشن شد.

ب - بر اساس پيش‏گويى پيامبر اكرم (ص) امت اسلامى به هفتاد فرقه تقسيم شدند.

ج - اگر دين، مفسّر و مبيّن نداشته باشد، به مرور زمان دست‏خوش تحريف مى‏شود.

د - امام معصوم (ع) علاوه بر داشتن علم و عصمت، به او وحى نيز مى‏شود.

6 . چه كسى معتقد است با تعيين جانشين از سوى پيامبر اكرم (ص)، جلو اختلافات و درگيرى‏ها گرفته مى‏شود؟

الف - ابوعلى سينا.

ب - شيخ اشراق.

ج - علامه حلّى.

د - تفتازانى.

7 . اهل سنّت چه چيزى را از شاخصه‏هاى امامت نمى‏دانند؟

الف - علم و دانش براى قضاوت بين مردم و پاك بودن از گناه.

ب - تعلّق داشتن به بنى‏هاشم و توانايى در اجراى حدود الهى.

ج - مصونيّت از گناه و برخوردارى از علم غيب.

د - علم غيب داشتن و از تيره قريش بودن.

8 . حكمت خداوند مبنى بر معرفى يازده امام معصوم، در صدر اسلام چه ثمره‏اى داشت؟

الف - رأى دادن مردم به امامان از روى علم و آگاهى.

ب - رشد كافى پيدا كردن مردم.

ج - توجه نكردن مردم به توصيه‏هاى رسول اكرم (ص).

د - مقابله مردم با حكومت‏هاى انتصابى.

9 . كدام گزينه صحيح نيست؟

الف - اتمام حجّت از ناحيه خدا بر خلق، جز با انتصابى بودن امام معصوم محقق نمى‏شود.

ب - ديدگاه اهل سنّت درباره شاخصه‏هاى امامت، تأثيرى بر خروج معاويه عليه امام على (ع) نداشت.

ج - اگر سلوك راه هدايت، كوركورانه و بدون علت باشد، حجّت بر مردم تمام نمى‏شود.

د - شيعه، انتصاب امامت را در صدر اسلام بر خداوند، واجب عقلى و لطفى از جانب او مى‏داند.

10 . به عقيده شيعه، آيه «اطيعوا اللّه و اطيعوا الرّسول و اولى الامر منكم» بر چه چيزى دلالت مى‏كند؟

الف - هر اولى‏الامرى منصوب از طرف خداست.

ب - وجوب نصب و تعيين امام بر مردم.

ج - هر زمام‏دارى مى‏تواند مصداق اولى‏الامر باشد.

د - انتصابى بودن امامت.

11 . كدام گزينه مناسب نقطه‏چين است؟ «صدور عمل بيهوده و عبث بر خلاف ............... است و بر خداى ............. قبيح است.

الف - عدل و انصاف - توانا.

ب - لطف و حكمت - دانا.

ج - حكمت و عقل - حكيم.

د - لطف و انصاف - توانا.

12 . كدام مورد از آثار و بركات امامت است؟

الف - امكان تحقق زمينه‏هاى تربيت و اطاعت از مقرّرات الهى.

ب - تشويق مردم به انجام واجبات و ترك محرّمات.

ج - استقرار عدالت اجتماعى.

د - هر سه گزينه.

13 . در صورتى كه نصب امام بر خدا و رسول واجب باشد:

الف - امت، مختار است كه بپذيرد يا نپذيرد.

ب - هر چند پذيرش آن بر امت واجب است، اما لازم نيست زمينه حاكميت او را فراهم كنند.

ج - تقويت آن بر نادمان، واجب نيست.

د - تضعيف آن امام به مثابه كفر و الحاد است.

14 . به عقيده علامه حلّى، قدرت نداشتن امامان بر انجام امور سياسى، اجتماعى و...، ناشى از چه بود؟

الف - ناتوانى.

ب - كثرت مشكلات.

ج - كوتاهى مردم.

د - قوى بودن دشمنان.

15 . چه كسانى خليفه اول را انتخاب كردند؟

الف - تعدادى اندك از اصحاب پيامبر اكرم (ص).

ب - بسيارى از مسلمانان مدينه و ساير شهرها.

ج - گروهى از بنى‏هاشم.

د - بسيارى از مسلمانان و گروهى از بنى‏هاشم.

پى نوشت ها:

1) نساء (4) آيه 58.

2) نهج البلاغه، خطبه 156.

3) همان، خطبه 166.

4) بحارالانوار، ج 26، ص 35؛ مجمع الفائده، ج 1، ص 8 و صراط النجاة، ج 2، ص 8.

5) به نوشته مسعودى، غزوه‏هاى رسول خدا (ص) كه شخصاً همراه سپاه اسلام حضور فعال داشته، 26 غزوه و 48 سريه است. البته بعضى هم 66 سريه نقل كرده‏اند: سيرة النبى، ج 4، ص 280 و 281 و مروج الذهب، ج 2، ص 287.

6) ابن سينا، كتاب الشفاء، قسمت الهيات، ص 452.

7) نجم (53) آيه 4 - 3.

8) سهروردى، شرح حكمت الاشراق، ص 12.

9) تمهيد الاوائل و تلخيص الدلائل، ص 181.

10) همان، ص 185.

11) تفتازانى، شرح المقاصد، ج 2، ص 71.

12) ابويعلى محمد بن الحسين الغراء الحنبلى، الاحكام السلطانيه، ص 23.

13) واقعه حرّه، قيام خونين مردم مدينه بر ضد يزيد بن معاويه بود. زمانى كه يزيد آگاه شد، مسلم بن عقبه را با لشكرى بسيار به سوى مدينه فرستاد و در سرزمين سنگستانى به نام «حَرَّه» با مردم روبرو شدند.

14) ابويعلى محمد بن الحسين الغراء الحنبلى، الاحكام السطانيه، ص 23.

15) مسعودى، مروج الذهب، ترجمه پاينده، ج 1، ص 677.

16) توبه (9) آيه 128.

17) انفال (8) آيه 42.

18) نهج‏البلاغه، حكمت 147.

19) همان، 424.

20) رسالة الامام، تلخيص المحصل، ص 52.

21) احقاق الحق، ج 7، ص 609.

22) مسند امام احمد بن حنبل، ص 96؛ تفتازانى، شرح المقاصد، ج 5، ص 239 و بحارالانوار، ج 23، باب 4.

23) وسائل الشيعه، ج 28، ص 358.

24) نساء (4) آيه 59.

25) جرجانى، شرح مواقف، ج 8، ص 348.

26) علامه حلى، الفين، ص 49 - 48؛ برداشت از سيدمرتضى، الذخيره، ص 410 ؛ علامه حلى، مناهج اليقين، ص 439 و المنقذ من التقليد، ج 2، ص 240.

27) تحف العقول، ص 238.

28) همان.

29) مسعودى، مروج الذهب، ترجمه پاينده، ج 1، ص 677.

30) شرح نهج البلاغه ابن ابى الحديد، ج 1، ص 162؛ الامام فى آراء الخلفا، ص 47.

31) نهج البلاغه، خطبه 3.